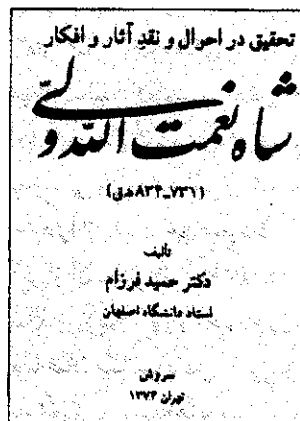


معرفیهای اجمالی

تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت الله ولی، حمید فرزام.

چاپ اول: تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴.

شاه نعمت الله ولی (۷۳۱-۸۳۴ هـ.ق) از جمله عارفانی است که در سراسر دنیای فارس زبان هنوز معتقدان و پیروانی دارد؛ بویژه در ایران، اکثر صوفیان در دو سده اخیر نعمت اللهی بوده اند. لذا سخن گفتن



درباره او حساس است و خارج از سه روش نمی تواند باشد:

الف- رد مطلق، آن گونه که قشربون مطلق عرفان را رد می کنند؛

ب- تسلیم و سرسپردگی مطلق، همان گونه که خانقاهیان می نویسند؛

ج- برخورد علمی و انتقادی، که مؤلف کتاب حاضر با وجود داشتن ذوق و مشرب عرفانی، بدان پرداخته است و عنداللزوم- از نقد آن دریغ نورزیده است.

از دکتر حمید فرزام درباره شاه نعمت الله ولی قبلاً مقالات و رسالاتی منتشر شده است، از جمله: شاه ولی و دعوی مهدویت، مسافرتهای سیاسی شاه نعمت الله ولی، مقاله اختلاف جامی با شاه ولی و حافظ و شاه نعمت الله. در این کتاب با مجموع مندرجات آن رسالات و مقالات به اضافه مطالب بیشتری آشنا می شویم؛ و این در واقع، رساله دکتری مؤلف است که به صورت کاملتر عرضه می شود و بیش از هفتصد صفحه را دربر می گیرد.

مؤلف در این کتاب، درباره احوال و آثار شاه نعمت الله، استقصای کامل نموده است، و نکات مهمی را گوشزد کرده که در شناخت این متصوف بسیار معروف- و در واقع شناخت گوشه ای از فرهنگ ایران- به کار می آید. از آن جمله است بیان سر اینکه چرا جامی با وجود اتحاد مسلک و وحدت وجودی اش با شاه نعمت الله، از او در نفحات الانس نام نبرده است، حال آنکه از بعضی عوام و جهال معاصرش که وابسته به نقشبندیه بوده اند نام برده است. به عقیده مؤلف، بسبب این کم لطفی جامی به شاه نعمت الله، منافستی است که میان شاه نعمت الله و سران نقشبندی زمان او رخ داد (تشیع و تصوف، ص ۲۳۸).

دیگر از نکات مهم، بررسی رابطه حافظ و شاه نعمت الله است. اکثر ادبا را عقیده بر این است که حافظ در غزل معروف «آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند» تعریض به شاه نعمت الله دارد. مؤلف عقاید مختلف را بررسی کرده و بالأخره به نتیجه می رسد که این مسأله (یعنی از ادت حافظ به شاه نعمت الله یا تنقید و انتقاد بر او) مشکوک فیه است. (ص ۲۸۴ به بعد)

از نکات جالب دیگر در آثار و احوال نعمت الله ولی، خودستایی های اوست. ممکن است گفته شود که عارف، این همه را از زبان انسان کامل می گوید و یا از مقام جمع الجمع حکایت می کند. حقیقت این است که میان عرفای ایران- پیش از آنکه نفوذ محیی الدین ابن عربی فراگیر شود- با چنین لحنی بر نمی خوریم. حتی شطحیات صوفیه ایرانی، پوشیده تر و ملایمتر است، اما لحن شاگردان مکتب محیی الدین در حکایت از مقام ولایت خودشان- هر هدفی در پشت آن باشد- زننده می نماید. البته باید توجه داشت که در قرن هشتم و نهم، آنقدر دکانداران طریقت زیاد بوده اند که بایستی به صدای بلند کالای

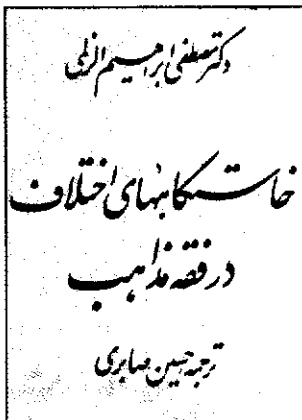
خود را عرضه نمایند و خویش را معرفی کنند؛ اما بهتر آن است که کالا بدون تبلیغ راه خود را باز کند «خوار است متاعی که به آواز خردش».

ظهور علویان در تصوف از قرن ششم و هفتم به بعد، پدیده خاصی است. پیش از آن اگر «علوی» میان صوفیان بود چنان نادر بود که مشخص می‌شد و از قرن ششم می‌بینیم که نسب علوی برای عبدالقادر گیلانی (متوفی ۵۶۰ هـ.ق) ذکر می‌شود. در آثار محیی‌الدین با اندیشه‌های شیعی و مهدیگرایانه مواجه می‌شویم. سید حیدر آملی (متوفی ۷۳۱) یکی از نزدیک‌کنندگان تشیع و تصوف و از شارحان آثار محیی‌الدین است. در قرن هشتم و نهم با سادات متصوف برمی‌خوریم: نعمت‌الله ولی، قاسم انوار، علی همدانی، محمد نوریخس، فضل‌الله نیمیمی، محمد بن فلاح مشعشعر و اولاد شیخ صفی... یک مقدار از جاذبه اینها به سیادتشان مربوط است. نعمت‌الله گرچه شخصاً شافعی بوده، یا به تقیه خود را شافعی وامی‌نموده، ولی طریقتش در بسط تشیع تأثیر داشته است. لذا صفویه که همه طرق صوفیه را سرکوب کردند، میانه‌شان با نعمت‌الله خوب بود و حتی با خاندان نعمت‌الله خویشاوندی برقرار کردند و شعری به نعمت‌الله ولی نسبت داده‌اند که آمدن شاه اسماعیل را پیش‌بینی می‌کند. مشروح آنچه گفتیم در کتاب تشیع و تصوف (ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ امیرکبیر، ۱۳۵۹ و ۱۳۷۴) آمده است. آنچه گفته شد، به لحاظ روشن شدن موقعیت تاریخی این طریقه است.

از جمله نکات مهم که مؤلف به آن اشاره کرده است، اعتدال طریقه نعمت‌الله ولی است که لباس خاصی برای مریدان تعیین نکرده، کسب و کار را واجب می‌دانست و با تکدی و سؤال مخالف بود و برای ارشاد، دست رد بر سینه احدی نمی‌گذاشت.

نعمت‌الله یکی از پرکارترین مؤلفان تصوف در زبان فارسی است و دهها رساله کوچک در تبیین مبانی وحدت وجود و لوازم آن نگاشته و اشعارش هم در همان مایه‌هاست و از جهت ادبی، متوسط و زیر متوسط است. خواننده کتاب دکتر فرزام، اطلاعاتی مبسوط و تفصیلاتی مشیع-و گاه مکرر- درباره این عارف معروف که یک شخصیت تاریخی با اهمیت و قابل مطالعه است، خواهد یافت. مزید توفیق مؤلف و ناشر را خواهیم.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو



خاستگاههای اختلاف در فقه مذاهب، مصطفی ابراهیم الزملی، ترجمه حسین صابری. (بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵). ۵۸۸ص، وزیری.

در جهانی که ایجاد اتحادهای سیاسی، منطقه‌ای، قاره‌ای و دینی ضرورت خود را روز به روز آشکارتر می‌کند و تلاش برای تحقق چنین اتحادهایی افزایش می‌یابد، یافتن راههایی برای رفع اختلافهای موجود در جهان اسلام و برقراری اتحاد دینی میان مسلمانان، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و فوری است. هر تلاشی در این راستا و برای تحقق چنین ضرورتی، ارزشمند و قابل تقدیر است. در پیمودن این مسیر، یکی از گامهای لازم و مؤثر، بازجویی و یافتن علل انگیزه‌های پیدایش اختلافات و چندگونه‌اندیشی در میان مسلمانان است. بعضی از این اختلافها که امروزه غیر قابل حل می‌نمایند، ریشه‌ای سست غیر قابل اهمیت دارند و اگر بدرستی مورد بررسی و کنکاش قرار گیرند، اهمیت و ارزش خود را از دست خواهند داد و خود به خود از بین خواهند رفت. اگر از آن بخش از اختلافها که ریشه‌ای سیاسی و فرقه‌ای دارند، بگذریم پاره‌ای از اختلافها به مبانی، منابع و ابزار اجتهاد صاحبان مکاتب فقهی برمی‌گردد که کم‌کم جنبه اصولی و مکتبی پیدا کرده و از پایه‌ها و مبادی مذهب گردیده‌اند. مطالعه تطبیقی مبانی اصولی و فقهی صاحبان مکاتب فقهی در جهان اسلام، اعم از شیعه، سنی و دیگر فرقه‌ها، کمک شایانی به بازبینی نقاط مشترک، پی بردن به اشتباهات در مبانی مستنبطات و نیز یافتن موارد اختلاف اصولی خواهد کرد و از این راه، گام بزرگی در راستای اتحاد اسلامی برداشته خواهد شد.

آقای دکتر ابراهیم الزملی، محقق سنی مذهب عراقی که گویا تحت تأثیر محیط علمی خود قرار گرفته است، در همین زمینه، کتاب اسباب اختلاف الفقهاء فی الأحكام الشرعیة را نگاشته است که به همت آقای حسین صابری برای استفاده فارسی‌زبانان ترجمه شده است. این کتاب دارای یک پیشگفتار و چهاربخش است. پیشگفتار شامل دو فصل است که فصل نخست، به کلیاتی درباره فقه و تاریخ آن اختصاص یافته و در فصل دوم، شرح کوتاهی از زندگی و طرز فکر و رنگ غالب فقه هر کدام از صاحبان مکاتب مشهور فقهی جهان اسلام، ارائه شده است. مؤلف در بخش اول کتاب، به اختلافهایی که از قواعد

در عصر خلفای راشدین، اجتهاد به رأی صحابه از طریق قیاس، مصالح مرسله، سدّ ذرایع و استحسان می‌پردازد. فصل دوم این بخش به اختلاف فقهی تابعین به خاطر اختلاف در اجتهاد به رأی اختصاص یافته که نمونه‌هایی از اختلاف شیعه و خوارج با اکثریت را ارائه می‌کند و تقسیم اکثریت به اهل حدیث و اهل رأی را بررسی می‌کند.

مؤلف در باره سبب گرایش عراقیان به رأی، چند عامل را یادآوری می‌کند که شایان دقت و توجه است؛ از قبیل وجود عبدالله بن مسعود که تحت تأثیر آرای عمر بن خطاب بود، محدود بودن احادیث در نزد عراقیان و ماهیت فکری عراق که به علت وجود تمدنهای کهن، از رنگ بدویت و توحشگری که در حجاز دیده می‌شد، به دور بود. یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که محیط سیاسی و درگیری فکری که به تبع مسائل کلامی- سیاسی در عراق وجود داشت و حجاز از آن محروم بود، در این رویکرد، بی‌تأثیر نبود؛ چنانکه وجود علی (ع) در عراق و تأثیری که در فقه عراق و فقیهان آن ناحیه- از قبیل عبدالله بن مسعود- داشت، نقش کمی در گسترش اجتهاد نداشت و گویا نویسنده به این دو عامل توجه کافی نکرده است.

بخش چهارم کتاب، به اختلاف پیشوایان مذاهب فقهی می‌پردازد که در نتیجه، اختلاف نظر درباره منابع تبعی، به وجود آمده است. این بخش که شامل هشت فصل است، دربرگیرنده گفتارهایی در مقوله اجماع، قیاس، استحسان، مصالح مرسله، حجیت قول صحابی، استصحاب، سدّ ذرایع و عرف می‌باشد. همان‌گونه که یادآوری شد، نویسنده تسلط کافی به دیدگاه شیعه ندارد و در این بخش نیز چنین امری دیده می‌شود و گاه تجاهلهایی از وی سرزده است که در مواردی مترجم محترم اشاره‌های خوبی کرده و در مواردی توضیحات کافی داده است (ص ۴۳۵). گرچه در مواضع اندکی، تحت تأثیر اشتباه نویسنده، مترجم محترم نیز دچار اشتباه شده است؛ مثلاً در برخی موارد، عنوان ابوالحسن (ع) را به علی بن ابی طالب منطبق کرده است، در حالی که بنا بر رأی هر دو روایت، یعنی صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر، عنوان ابوالحسن نمی‌تواند بر علی بن ابی طالب (ع) منطبق باشد. بلکه مراد یا موسی بن جعفر (ع) و یا علی بن موسی الرضا (ع) است. زیرا دو راوی نامبرده، از اصحاب این دو امام هم‌ام بوده‌اند. بنابراین، بحث مؤلف درباره دیدگاه شیعه در عمل به قول صحابی به طور مطلق، که ناشی از اشتباه در انطباق عنوان ابوالحسن به علی بن ابی طالب شده است، چندان بمرور نیست. البته تذکر مترجم در عمل به قول علی بن ابی طالب نه بر اساس صحابی بودن بلکه به

اصولی و زبانی و مباحث الفاظ مایه گرفته‌اند می‌پردازد. این بخش که دارای چهار مبحث است- و هر مبحث به چند فصل تقسیم می‌گردد و فصلها نیز به بخشهای کوچکتری تحت عنوان «گفتار» تقسیم می‌شوند- شامل این مباحث است: خاص و عام، مقتضای امر و مدلول نهی، مطلق و مقید، تخصیص عام، اشتراك لفظی، اقسام دلالت، وضوح و خفاء در دلالت الفاظ و نیز مباحث مربوط به مقام استعمال از قبیل حقیقت، مجاز و کنایه.

نویسنده در ذیل هر گفتار، پس از طرح بحث، دیدگاه هر یک از صاحبان مکاتب را می‌آورد و آنگاه به داوری می‌نشیند. گرچه در بسیاری از موارد، نسبت به آوردن دیدگاه شیعه کوتاهی می‌کند که گویا ناشی از محدود بودن اطلاعات مؤلف نسبت به منابع شیعه است؛ و چنانکه از مآخذ کتاب پیداست، وی از میان کتابهای اصولی، فقط کتاب *الأصول العامه للفقه المقارن* محمد تقی حکیم، *قوانین الأصول* میرزای قمی، *مبایذ الوصول الی علم الأصول* حلی و *معالم الدین فی الأصول* را در دسترس داشته و بیشترین مراجعه اش هم به *مبایذ الوصول* بوده است، و از کتابهای فقهی شیعه، فقط *الخلاف* شیخ طوسی در اختیارش بوده و بر آگاهان فن هویدا است که *خلاف* شیخ طوسی با دیدی خاص نگاشته شده است و اصطلاحات و تعابیر مختص به خود دارد و در بین کتابهای شیعه و حتی میان کتابهای فقهی شیخ طوسی هم از برتری خاص برخوردار نیست، تا آن را ملاک و مبین کامل فقه شیعه تلقی کرد.

بخش دوم کتاب به اختلافاتی می‌پردازد که به اختلاف درباره سنت نبوی مربوط است. این بخش که دارای سه فصل است و هر فصلی دارای چند گفتار، حاوی مطالبی است درباره حقیقت سنت و اهمیت آن، جایگاه سنت و نقش آن در تشریح. همچنین انواع سنت متصل و شرایط راوی و تأثیری که لحاظ این شرایط در اختلافات فقهی دارد، در فصل دوم همین بخش مورد بررسی قرار گرفته است. خبر واحد، فراوانترین و پرمسأله‌ترین نوع خبر در مباحث فقهی است که گفتار سوم از فصل دوم، با تفصیل آن را بتفصیل مورد بررسی قرار داده است. مقدار آگاهی از حدیث، مقصود از آن، تعارضاتی که بین اخبار است و چگونگی حل این تعارضها، تأثیر جدی بر فتاوی مجتهدان می‌گذارد، و فصل سوم از بخش دوم کتاب این نوع تفاوتها را مورد بررسی قرار داده است.

بخش سوم کتاب به اختلافهای فقهی صحابه و تابعین- به سبب اختلاف در منابع تبعی- می‌پردازد. این بخش که از دو فصل تشکیل شده و دارای چندین گفتار است، به منابع تشریح

خاطر امام معصوم بودن، بجاست.

کتاب در پایان، دارای چندنمایه سودمند است؛ از قبیل کتابنامه، آیات، احادیث، افراد، اماکن، قبایل، فرقه‌ها و کتابها. توفیق مترجم را از خداوند متعال خواهانیم.

محمد علی سلطانی

آثار احمدی. احمد بن تاج‌الدین استرآبادی. به کوشش میرهاشم

محدث. (چاپ اول: تهران،

انتشارات قبله، با همکاری دفتر

نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۴).

۵۹۸ص.

تاج‌الدین استرآبادی، مؤلف

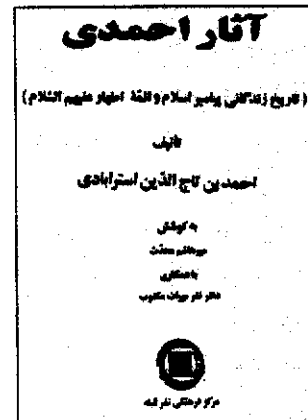
کتاب، چنانکه از پیشگفتار

مصحح برمی‌آید از

نویسندگان سده دهم هجری

است (ص ۹). از تاریخ زاد و

مرگش نشانه‌ای به دست



نیامده است. شرح حال نویسان پس از او نیز از وی و آثارش سخنی نگفته‌اند. اشاره کوتاه امین در اعیان‌الشیعه (ج ۲، ص ۴۹۴) نیز نقل گفته‌شده شیخ آقا بزرگ در الذریعه است (نک: پیشگفتار مصحح، ص ۹) لب بیان مصحح محترم در این زمینه نیز، گزینه‌ای است از مقاله «آثار احمدی» مندرج در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (۱/۱۰۲) که آن هم معرفی گونه‌ای است از نسخه‌های خطی کتاب و دستنویسهای موجود آن در کتابخانه‌ها، بنابراین شناخت ما از نویسنده کتاب همچنان مبهم و نارساست؛ بویژه اینکه او به دربار و دولتی منسوب نبوده و از بزمین بابت در کسب شهرت طرفی نیسته است. تنها راه اطلاع از این نویسنده، گذر و نظری است بر این اثر گردآمده و ساخته و پرداخته سده‌های واپسین که بینش نویسندگان و باروری نوشته‌ها رو به کاستی نهاده و تنگ چشمی‌ها و یکسونگری‌ها فزونی یافته است. به هر روی، آثار احمدی نوشته‌ای است نماینده باورها و برداشتهای دوره‌ای از تاریخ فرهنگ و ادب این مردم و مرز و بوم، که می‌بایست شناخته و شناسانده شود تا پست و بلند آثار و افکار آن زمان، نمایان گردد.

کتاب را نشری است آسان و نگارشی روان، آراسته به اشعاری در تفسیرها رویدادها بیشتر از خود نویسنده و نه چندان استوار، با سرآغازی در سپاس خدا و ستایش خاتم‌الانبیاء. محتوای کتاب مطالبی است در سرگذشت روزگار کودکی حضرت محمد (ص) و نوجوانی او و آنگاه ازدواج با خدیجه،

بعثت و آغاز دعوت و رویدادهای فاصله بعثت تا هجرت، ورود به مدینه، مهاجر و انصار، غزوات و سرایا، دعوت از سران کشورهای مجاور به پذیرش اسلام و سرانجام، حجةالوداع و اطنابی ممل از آغاز بیماری رسول خدا تا رحلت آن حضرت، آنگاه ایجازی محل از شکل‌گیری سقیفه، خلافت شیخین و عثمان، خلافت امیر مؤمنان علی - علیه السلام - و در پایان نیز اشارتی به زندگی یازده امام، از فرزندان مولای متقیان تا امام زمان (ع).

از مضمون روایات و اشاره به یکایک رویدادها چنین برمی‌آید که نویسنده از آثار اسلاف در این باب نیک آگاهی داشته است؛ منابع کهن و معتبری همچون: سیره‌النبی ابن هشام، تاریخ‌الرسول و الملوك طبری، عیون‌الأخبار و المعارف ابن قتیبه دینوری، طبقات ابن سعد کاتب و اقدی، مغازی و اقدی، فتوح البلدان بلاذری، فتوح ابن اعثم کوفی، تاریخ یعقوبی، الاخبار الطوال ابوحنیفه دینوری، الارشاد شیخ مفید، اللهوف سید بن طاووس و دیگر آثاری که در سیره رسول‌الله و مغازی و تاریخ صدر اسلام و عصر ائمه نوشته شده است.

آثار احمدی نوشته‌ای است مربوط به سده‌های اخیر و آغاز دوران رونق و قدرت تشیع در سرزمینهای شرقی ایران؛ از این رو تضادها و دوگانه‌گویی‌های موجود در آن نه نماینده تسامح مذهبی مورخان سده‌های نخستین اسلام است و نه سازگار با جانگیریهای فرقه‌ای رایج از روزگار صفویان تا زمان ما. به این دلیل، در تصویر چهره صحابه و تابعین و ترسیم موضوعگیریهای درست یا نادرست آنان، داد و ستدهای امتیازی او، با شیوه تاریخنگاری و امانتداری خصوصاً از نوع روایی آن سازگار نمی‌نماید.

مؤلف جز در مواردی اندک، در استناد به اقدی و راویانی مبهم چون ابوالقاسم (ص ۵۵۵)، یا ابن مزاحم (ص ۵۵۸)، چنانکه خود یادآور شده و مصحح محترم نیز به آن اشاره کرده است، بیشترین بهره را از کتاب روضة الالباب جمال‌الدین عطاءالله دشتکی سبزواری گرفته است. (ص ۱۰) علاوه بر این در چندین جا از سیر کمال‌الدین حسین خوارزمی (ص ۸۳، ۹۴، ۲۱۳، ۲۷۱ و ۳۰۹) به عنوان مأخذ مورد استفاده خود یاد کرده است که مصحح در فهرست کتابهای وارده در متن (ص ۵۸۹) به توضیح آن نپرداخته و در فهرستها و تذکره‌ها نیز از سیره نویسی به این نام ذکر نیامده است و فقط از نام حسین خوارزمی ملقب به کمال‌الدین مقتول (۸۴۰ق) مشخص است که شارح قصیده برده و مثنوی مولوی به فارسی بوده است.

خدیجه نوشته است (ج ۲، ص ۳۵).

ص ۲۳۶-۲۴۶: «گفتار در فرستادن آن سرور، ایلچیان را به جانب سلاطین نامدار...» برای اطلاع دقیقتر از این اقدام رسول الله و به خاطر اهمیت موضوع، مراجعه به کتاب مکاتیب الرسول تألیف آیت الله احمدی میانجی - که دعوت از سران و جوایبه های متفاوت آنان را با دقت از منابع کهن گرد آورده - ضروری می نماید. (مکاتیب، ج ۱، ص ۹۸-۱۹۴).

ص ۴۰۱: «و چون کار خلافت ابی بکر تمام یافت و اکثر بلاد روم و عراق و شهرهای مداین و بغداد به تصرف ابی بکر درآمدند...». این خبر درست نیست، چون حمله به مرزهای غربی ایران به پیشنهاد مثنی بن حارثه شیبانی در اواخر روزگار ابوبکر (۱۱-۱۳ هـ. ق) آغاز شد و در ایام خلافت عمر (۱۳-۲۴ هـ. ق) ادامه یافت، و در کتابهای مغازی و فتوح، در خصوص زمان ابوبکر، نامی از بغداد و مداین برده نشده است. بغداد نیز از حوالی مدائن بوده که بازار موسمی آن به وسیله مثنی غارت شد و بنای آن به صورت شهر و مرکز خلافت عباسیان در سال ۱۴۲ و در روزگار خلافت منصور (۱۳۶-۱۵۸ هـ. ق) شروع شد (ر. ک: فتوح البلدان، ص ۲۴۲-۲۵۵؛ معجم البلدان: بغداد).

ص ۴۱۹: بسیاری از پرسشهای عمر و عاص از ابو موسی اشعری که فقط در این کتاب آمده، مطالبی است اضافی. برای اطلاع بیشتر، بنگرید: نصر بن مزاحم، حرب صفین، و دیگر منابع عام تاریخی چون تاریخ طبری، یعقوبی، الاخبار الطوال دینوری و... درباره جنگ صفین و قضیه حکمین.

ص ۵۲۱: «گویند عمر آن حضرت [امام صادق] شصت و پنج سال بود». اکثر قریب به اتفاق نویسندگان بر آنند که امام صادق (ع) در سال ۸۰ هـ. ق تولد یافته و در سال ۱۴۸ روزگار حکمرانی منصور خلیفه عباسی از دنیا رفته است. از صفحه ۴۸۴ تا پایان کتاب؛ تاریخ دقیق درگذشت ائمه - علیه السلام - مشخص نشده و با تاریخ حکمرانی خلفای اموی و عباسی که بعضاً از مخالفان و قاتلان آنان بوده اند، تطبیق داده نشده است.

همچنین لازم است این موارد در چاپ بعدی اصلاح شود:

ص ۲۷: غل مشدد است ← غل.

ص ۱۲۰: وَاللَّاسِ ← وَالنَّاسِ.

ص ۱۵۸: نماز بامداد گذارده ← گزارده.

ص ۱۷۶: فَتَعَمَّ عَقْبِي الدَّارَ ← الدَّارَ.

ص ۲۰۱: سَلَمَانُ مَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ ← اَهْلَ الْبَيْتِ.

ص ۲۹۴: كَلَّاسِرَ ← كَلَّانَتَرَ.

کوشش مصحح ارجمند در ضبط درست و دقیق اعراب کلمات آیات و احادیث و عبارات عربی و ارجاع به سوره ها و شماره آیات، بسیار ریزبینانه و عالمانه است. از این رو، شیوه تصحیح و عاری بودن کتاب از اغلاط چاپی درخور ستایش است. در عین حال، پیش از اشاره به مواردی اندک درباره متن یا تصحیح، یادآوری دو نکته ضروری می نماید: نخست اینکه، ارجاعات در زیرنویسها بیشتر به منابع امروزی است تا کهن، برای مثال در صفحات: ۴۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶ و... ارجاع فقط به تاریخ پیامبر اسلام (ص) است، و ارجاعات در زیرنویسهای صفحات: ۴۳ و ۵۷ به مروج الذهب و التنبيه والإشراف مسعودی و تاریخ یعقوبی است که در فهرست منابع (ص ۵۹۱-۵۹۵) به منابع تصحیح و مشخصات چاپی آن اشاره ای نشده است.

دوم آنکه، رسم الخط صحیح «اب» در زبان فارسی، به صورت رفعی است که باید به صورت «ابو» نوشته شود، حال آنکه در جای جای متن اغلب به صورت «ابی» یا «ابا» نوشته شده است؛ مانند: ابی بکر، ابی ذر، ابی سفیان، ابابکر، اباذر و کمتر به صورت درست آن «ابوبکر» یا «ابوذر» نوشته شده، که می بایست به صورت یکنواخت تصحیح و مراعات می شد.

و اینک چند توضیح ضروری:

ص ۵۲-۵۴: داستان رفتن عبدالمطلب به جانب یمن به دیدن سیف بن ذی یزن و شنیدن اخبار نبوت از او در سال هفتم از ولادت محمد (ص). در سیره ابن هشام (ج ۱، ص ۲۰۹) فقط به پیشگویی کاهنی در یمن در بعثت آن حضرت اشاره شده است که یعقوبی نیز بدان اشاره کرده است (ج ۲، ص ۱۲). بنابراین، نسبت دادن پیشگویی به سیف بن ذی یزن حکمران یمن که درست مقارن همین سالها از ظلم حبشیان غالب بر یمن، به دربار خسرو انوشیروان پناهنده و شاکلی شده بود و نیز نسبت کهانت، به او، درست نمی نماید.

ص ۶۵-۶۷: داستان ازدواج حضرت محمد (ص) با خدیجه و اینکه خدیجه تورات آراسته از در و یاقوت را بر کرسی نهاد... و واقعیت ندارد، زیرا در منابع، اشاره ای به یهودی بودن این زن نشده است، و ابن هشام، عموی او ورقه بن نوفل را از نصارا نوشته است (ج ۱، ص ۱۹۱).

ص ۱۱۰-۱۱۱: «چون سال دهم از بعثت درآمد ابوطالب بیمار شد... و رحلت کرد... و هم در این سال بعد از سه ماه یا کمتر از فوت ابوطالب، خدیجه وفات یافت.» حال آنکه یعقوبی، درگذشت ابوطالب را در ۸۶ سالگی و سه روز پس از

ص ۳۷۴: وَاكْتِنُوا ← اَلِكُنُوتَا .
ص ۵۰۴: وَاكْتِنُوا ← اَلِكُنُوتَا .

نورالله کسائی

صفویه را صاحب حق در حکومت تلقی می‌کند و نادر را غاصب. در حالی که حق آن است که نادر در سال ۱۱۴۸ قمری به عنوان برجسته‌ترین عنصر یک قیام ملی ضد بیگانه بر سر کار آمد. و تلقی آن روز مردم از نادر یک قهرمان بود که روسها و عثمانیها را از ایران بیرون ریخت و از بکها و افغانها را ادب کرد و مرکزیت و امنیت را برگردانید. علمای متأخر صفویه و از جمله حزین، این اندازه را هم نمی‌پذیرفته‌اند. شاید همچنانکه یکی از تاریخ‌شناسان تصریح کرده است، اگر عالمان متأخر عصر صفوی چنان برخورد خصمانه و غاصبانه‌ای با نادر نمی‌کردند نادر منحرف نمی‌شد یا دست کم، به آن سرعت منحرف نمی‌شد. نادر وقتی «تلقی به قبول» را از ناحیه راهنمایان فکری مردم دریافت نکرد، به فکر جلب نظر تبعه و حتی همسایگان سنی مذهب خود افتاد. حال آنکه اگر در محیط داخلی، کار خود را محکم می‌دید چه بسا به فکر آباد کردن مملکت می‌افتاد (کاری که شاه عباس اول کرد). رویکرد نادر به هند نیز شاید برای بزرگنمایی، و جبران تحقیری که در باطن بر او روا می‌داشتند و او را لایق سلطنت نمی‌انگاشتند بود. این ابلهانه‌ترین طرز فکر بود که فی‌المثل طهماسب بی‌لیاقت و فاسد‌الاخلاق را در برابر نادر (که تا سال ۱۱۴۸ نشان داده بود مردی استوار، وطن‌دوست، شایسته و یک نابغه نظامی است) حمایت کنند. به هر حال، آنچه گفتیم برای فهم احوال حزین مفید است و دیده نشده است که محققان به این وضوح بدان پرداخته باشند.

تذکره حزین و تاریخ حزین هر دو قبلاً در اصفهان به اهتمام محمد باقر الفت چاپ شد و پس از آن نیز احتمالاً افسست شده است. این چاپ از **تذکره حزین**، به لحاظ داشتن تعلیقات و حواشی و زحماتی که محقق کتاب در تصحیح کشیده، بهتر است؛ اما شایسته بود که از چاپ قبلی یاد می‌شد و حتی برای بازخوانی بعضی کلمات یا بهگزینی نسخه بدلها بدان نیز رجوع می‌شد. اصولاً این سنت خوبی است که از کارهای گذشتگان یاد کنیم. با توجه به اینکه طبق مندرجات مقدمه کتاب، مصحح از وجود این چاپ اطلاع داشته است؛ هر چند اگر هم اطلاع نداشت خود نقصی در کار او می‌بود.

از نکاتی که باز هم به نظر می‌آید محقق کتاب کمتر به آن توجه کرده، شرح حالی است که احمد بهبهانی در **مرآت‌الاحوال جهان‌نما** (ج ۱، ص ۴۶۰-۴۶۶) راجع به او نوشته است و جالب اینکه احمد بهبهانی از حزین که از سوی قشریان و کوته‌اندیشان در هند تکفیر شده بود دفاع می‌کند. البته بعضی هم حزین را در حد اولیاء الله می‌ستوند و قبرش زیارتگاه بوده است (خصوصاً

تذکره المعاصرین، محمد علی بن ابی طالب حزین لاهیجی

(۱۱۰۳-۱۱۸۰ هـ.ق)، مقدمه و

تصحیح و تعلیقات: معصومه

سالک (نشر سایه، با همکاری

دفتر نشر میراث مکتوب،

۱۳۷۵) قطع وزیری، ۴۲۰ ص.

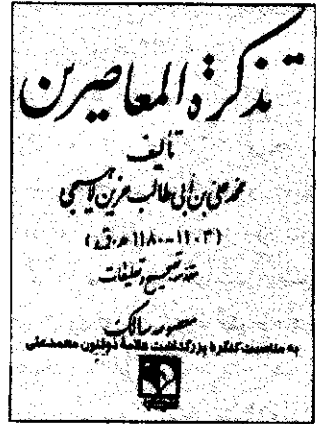
شیخ محمد علی خزین

لاهیجی (۱۱۰۳-۱۱۸۰ هـ.ق)

از اولاد شیخ زاهد گیلانی

(مرشد شیخ صفی‌الدین

اردبیلی، جد صفویه) از



شخصیتهای چند جانبه‌ای است که خوشبختانه قدر او بتدریج دارد شناخته می‌شود. حزین عالم دینی و مورخ و تراجم‌نویس و عارف صاحب مکتب و همچنین شاعری پراحساس و توانا بوده است آثار او که غالباً به صورت رسالات کوچک است، از جهت تعداد فراوان و از جهت موضوعات متنوعند. علت اینکه رسالات حزین کوچک و کم حجم است یکی زندگی در به در و آواره‌اوست، و دیگر اینکه در اواخر دوره صفویه، تعلیقه‌نویسی و حاشیه‌نویسی و پدید آوردن رسالات مفرد در موضوع خاص باب شده بود و حزین هم از همین شیوه پیروی کرده است.

حزین، در شاعری، از افراط‌کاریهای دوره انحطاط سبک هندی برکنار بود و به نظر من اگر در ایران می‌ماند شاید پیشوای مکتب «بازگشت» می‌شد. (رك: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، برگزیده اشعار سبک هندی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۳۹۳).

نثر حزین موجز و زیبا و پر مطلب است و از تکلفات منشیانه درباری، و نیز از بی‌رنگ و رویی و عوامانه بودن نثر کتابهای مذهبی عامیانه آن عصر، عاری است یعنی ضمن آنکه ساده است پیداست به قلم ادیبی نوشته شده است. اطلاعاتی که حزین در تذکره و تاریخش درباره زمانه خودش می‌دهد، نوعی گواهی صادقانه است و ملاحظه می‌شود که حتی مورخان شوروی سابق بر نوشته‌های او تکیه و استناد کرده‌اند (رك: دولت نادرشاه، ترجمه حمید مؤمنی).

ضدیت حزین با نادرشاه بیشتر بدان جهت است که حزین از منسوبان خاندان صفویه بوده است و مثل اکثر علمای شیعه،

در شبهای دوشنبه و پنجشنبه). حزین یک دانشمند صاحب معرفت و اهل حال تلقی می شد.

اگر داستان حمله افغان و سقوط صفویه پیش نمی آمد، حزین در ایران مانده بود و یک زندگی آرام همچون پدران خود می داشت. حزین که افسوس گذشته را دارد چرا توجه نمی کند که ستم عوامل صفویه بر بعضی از رعایا و بی لیاقتی مرکزیت صفوی در سر و سامان دادن به امور، باعث آن شکست مضحک و عواقب گریه آور آن گردید. به قول شاعر آن عهد:

در باغ دهر گرز مکافات آگهی

منشان نهال ظلم که افغان شود بلند (ص ۱۸۵)

«افغان» به علت ظلم بلند شد.

پس اینکه محقق کتاب، حزین را «اندیشمندی مصلح که فراتر از زمان خود می اندیشیده» می نامد (ص ۱۴) تعارفی بیش نیست. شاید حزین و کسانی که مثل او به بازگشت صفویه می اندیشیدند، خیال پرست بودند؛ زیرا اگر آینده را می دیدند بایستی دور نادر جمع می شدند و او را به راه خیر و صلاح و حق هدایت می کردند و نیروی عظیم جنبش نادری را به راه سازندگی می انداختند.

توجه داشته باشید که حزین از روز اول با نادر مخالف بوده است نه اینکه به واسطه جنایتهای بعدی نادر با او مخالف شده باشد، چون حزین در سال ۱۱۴۰ از ایران بیرون رفته، و نادر تا ۱۱۴۸ کارهایش بلاشکال است.

بگذریم، اینکه در هند از شعر حزین بشدت انتقاد کرده اند (برای مثال، بنگرید به آینه پژوهش، شماره ۳۸، ص ۳۹) از این جهت بوده است که حزین مرحله انحطاط سبک هندی را نمی پسندیده است؛ البته به قول احمد بهبهانی، حسادت هم در آن انتقادهای نقش داشته است: «نظر به آنکه علاوه بر مراتب فضل، شعر نیز می سروده است و در این کشور [یعنی هند] به دست همکاران ناقص مبتلا بوده است...» (جهان نما، ص ۴۶۶).

اکنون به بعضی نکات اشاره می شود که شاید در چاپ آتی برای ناشر و محقق کتاب مفید باشد.

همچنانکه خود اشاره کرده اند، بعضی از شعرهای عربی درست ضبط نشده، که اگر با تذکره حزین چاپ اصفهان مقابله می شد، در مواردی قابل تدارک می بود. مثلاً «العجب العجائب» غلط و «العجب العجائب» صحیح است (ص ۱۰۰).

غلطهای چاپی و غیر چاپی زیاد است. اینک چند شعر را به صورت صحیح می آوریم که ضمن اصلاح اغلاط، نمونه ای هم از اشعار ارائه شده باشد:

هر جاده مرا در طلبت راهنمائی است

هر چشم نشان قدم آبله پائی است (ص ۲۰۱)

در همان صفحه (سطر ۱۷) «جد دارند» غلط و «جدوارند» صحیح است، چون در بیت قبلی هم می گوید: «چون والد خویش محرم اسرارند».

باده نوش جان کن شد

خون عاشقان نوشی

بعد از این چون می با او

می توان زدن جوشی (ص ۲۲۷)

*

حسن ابتدائی بذکری جیره الحرم

له براءة شوقی یستهلّ دمی (ص ۲۳۱)

*

از یک نظر عاشق رنیدی آخر

هم از خود و هم ز غیر خود وارستیم (ص ۲۴۶)

*

گو میرد از خمار و نبیند کسی به چشم

ابرو بلند کردن موج سراب را (ص ۲۴۸)

*

دل عاشق، وجود از هر چه یابد زان فنا گردد

از آن آبی که گندم سبز گردد آسیا گردد (ص ۲۹۹)

*

یک بار اگر رخ خود آن دلربا ببیند

عاشق اگر نگردد از چشم ما ببیند (ص ۳۵۰)

*

از کلام دیگران مستند و من خمیازه کش

نشوه ای از باده خود نیست چون مینا مرا (ص ۳۵۶)

*

منت احسان صاحب حرمتانم کشته بود

گر نمی شد دستگیر از فقر بی دامانیم (ص ۳۶۸)

*

کشیدم رنجها تا آنکه ویران ساختم خود را

از آن ترسم که باز آلوده سازندم به تعمیری

اگر راهب تمنای طواف کوی او داری

بزن گامی به ره تا کی سراغ یار می گیری؟ (ص ۳۸۰)

توفیق محقق محترم و ناشر را خواهانیم و اهل تحقیق در ادبیات را به ملاحظه این کتاب توصیه می کنیم.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو



سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد جواد صاحبی، (چاپ اول، انتشارات فکر روز)، ۳۷۴ ص، وزیری.

اشغال مصر به دست ناپلئون در سال ۱۷۹۸ میلادی (۱۲۱۳ ق)، خدشه دار شدن استقلال کشورهای اسلامی و هجوم فرهنگ و علوم بیگانه از بیرون جهان اسلام از یکسو، و اقامه ارزشها و معیارهای اصیل دینی در زندگی مسلمین

و پیرایش چهره اسلام از خرافات و بدعت‌های پدید آمده از سوی دیگر، موجب ظهور جریان اصلاحگرانه و نواندیشانه‌ای در میان محققان و متفکران مسلمان سده سیزده شد و آنان را متوجه «بحران هویت» خویش گردانید. این افراد در گستره دارالاسلام، از جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا، با کوشش قلمی و قدمی خویش راه برون شد از این گرفتاری بزرگ را پی گرفته و در مقابل پرسشهای بحران هویت، نظیر: ما که هستیم؟ غرب کیست؟ و رابطه با غرب چگونه باید باشد؟ با طرد جوابهای سکولاریستی و سنتی، نهضت احیای تفکر دینی را به وجود آوردند. «بدون تردید سلسله جنبان نهضت‌های اصلاحی صد ساله اخیر سید جمال‌الدین اسدآبادی ... است. او بود که بیدارسازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرده دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع بینی خاصی بازگو نمود، راه اصلاح و چاره جویی را نشان داد.» (نهضت‌های اسلامی، مرتضی مطهری، ص ۱۳). کاوش درباره مراحل مختلف زندگی سید و تبیین نظریات جدید وی در مسائل سیاسی و اجتماعی و دینی بر پایه تحقیقات تاریخی و تحلیلهای سیاسی و جامعه‌شناختی از دوران انقلاب مشروطیت، وجه همت دوستداران سید جمال‌الدین و علاقه‌مندان به عظمت و سربلندی مسلمانان در ایران بوده و کارهای مختلفی در این زمینه ارائه شده که برای احصای آنها، نیاز به کتابشناسی مستقلی است.

با نزدیک شدن به یکصدمین سالگرد سید جمال‌الدین اسدآبادی، جنب و جوش تازه‌ای در میان ارادتمندان سید به وجود آمد و گذشته از تدوین و انتشار ویژه‌نامه‌هایی از مجلات، تحقیقات جدید و مستقلی نیز درباره شخصیت و مبارزات سید تألیف شد. کتاب حاضر، نمونه‌ای از این تحقیقات است که با نظم

منطقی به بررسی زندگی و سیاحت سید از شرق تا غرب جهان پرداخته و در کنار گزارش وقایع تاریخی به تحلیل آنها اهتمام ورزیده است. مؤلف در مقدمه می‌نویسد: «زندگی و اندیشه‌های سید جمال‌الدین علاوه بر این که برای تاریخ و فرهنگ عصر جدید بسیار حائز اهمیت است و نمی‌توان آن را نادیده انگاشت، از جاذبه ویژه‌ای نیز برخوردار است و همین ویژگی سبب پیدایش آثار فراوانی شده است ... آنچه که نویسنده را به این کار واداشته، گزارشهای ناتمام و تحلیلهای خام و گاه غرض‌آلودی است که پیاپی پراکنده شده است؛ هرچند که پژوهشهای پراچ و سودمندی نیز در این رابطه به چاپ رسیده و نویسنده نیز از آنها بهره گرفته است، اما خواننده با مطالعه کتاب حاضر، خود قضاوت خواهد کرد که تفاوت آن با آثار دیگر تا چه اندازه است.»

کتاب حاضر در هشت فصل به استناد اسناد تاریخی و گزارشهای کتبی نزدیکان سید، به بررسی زندگی وی در جهان اسلام پرداخته و با مراجعه به مطاوی تألیفات سید جمال‌الدین، افکار و اندیشه‌های اصلاحگرانه وی را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

در فصل اول «از کودکی تا بزرگی» تولد سید به سال ۱۲۵۴ ق در اسدآباد (کوی سیدان) و ورود وی به حوزه علمیه قزوین و ادامه تحصیلات در تهران بیان شده است. اقامت چهارساله سید در نجف و حضور در محضر استادان معروف، بویژه فقیه عالیقدر شیخ مرتضی انصاری، و عارف بزرگ آخوند ملا حسینقلی همدانی، و شکل‌گیری شخصیت اصلاحگرانه سید از مطالب دیگر این فصل است. مؤلف از قول حاجی علی تبریزی (همدرس سید) می‌نویسد: «از ایران به اتفاق سید جمال‌الدین اسدآبادی مسافرت کردم، هردوتای ما، قصد تحصیل کیمیا داشتیم، بالاخره سید جمال‌الدین به خط سیاسی و فلسفه افتاد و من شیمی را فراگرفتم.» (ص ۱۸-۹)

«از سیاحت تا سیاست» عنوان فصل دوم کتاب حاضر است و در آن، گزارشی از مسافرت‌های پی‌درپی سید جمال‌الدین در سرزمینهای اسلامی آمده است. سید در هفده سالگی، سیاحت را آغاز کرد. با ورود به هند و حضور در محفل دوستان و همچنین نظاره سلطه استعماری کمپانی هند شرقی، نخستین جرقه‌های حرکت انقلابی او آغاز می‌شود. او پس از اقامت یک ساله در هند، راهی کشورهای عربی می‌شود و پس از انجام فریضة حج و زیارت مدینه، روانه شامات و بیت المقدس می‌شود و از آن جا دوباره به کربلا و نجف بازمی‌گردد. سپس به

گزارش کرده است. (ص ۲۲۸-۲۵۷)

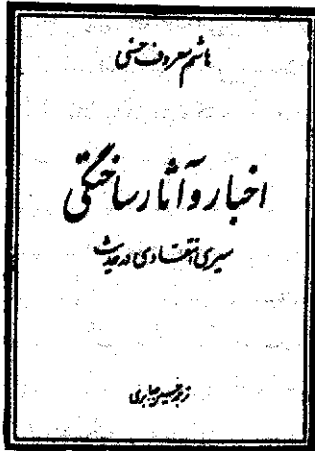
«غروب در مشرق»، عنوان آخرین فصل کتاب است که در آن، گزارشی از برنامه های اصلاحی سید در کشور عثمانی و کیفیت دیدار میرزا رضا کرمانی با او و اجرای حکم اعدام ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی که متأثر از اندیشه های انقلابی سید بوده است، آمده است. صفحات پایانی کتاب با درج آخرین پیام سید و فرجام زندگی وی در کشور عثمانی ختم می شود. در بخشی از نامه سید آمده است: «... جسم برای آزادی نوع، کشته می شوم برای زندگی قوم، ... شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق را ببینم، دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی را از حلقوم امم مشرق بشنوم...». (ص ۳۳۴-۲۸۹)

پی نوشتها که از تتبع و تلاش مؤلف کتاب در مراجعه به آثار تاریخی و مدارک خطی حکایت دارد، و نیز ثبت منابع و مآخذ تحقیق زندگی سید جمال و نمایه موضوعی، زینت بخش کتاب حاضر است.

علی اصغر حقदार

اخبار و آثار ساختگی، هاشم معروف حسنی، ترجمه حسین صابری (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲)، ۲۳۴ ص، وزیری.

گفتار و کردار معصومان (ع) که از آن به حدیث و سنت تعبیر می شود، ترجمان وحی و مفسر معانی قرآن است. پیامبر بزرگوار اسلام، در مواقع و مواضع گوناگون، اهمیت و نقش عترت خویش را به عنوان ترجمان معارف اسلامی و گشاینده گره های فکری و عملی جامعه اسلامی گوشزد کرده بود. وی امیدوار بود با رویکرد جامعه به عترتش، ضمانتی برای روند درست مکتبی که پایه گذاری کرده بود، فراهم کند. دنیا طلبان و هواپرستان از روزهای آغازین و علی رغم حضور آن بزرگوار، به جعل روایت و انتساب گفتار و کردار ناکرده و ناگفته دست آلودند و به تحریف سنت نبوی (ص) و در پی آن سنت امامان معصوم (ع) پرداختند. با رحلت پیامبر اکرم (ص) و رجعت سیاست جاهلی و حضور مجدد اندیشه اموی در جامعه اسلامی، روند تحریف و روایت سازی شتاب گرفت و بازار جعل حدیث، رونق یافت.



قصید زیارت مرقد امام هشتم (ع) و سفر به افغانستان، عازم ایران می شود.

اقامت در افغانستان و میانجیگری سید بین امیران افغانی به همراه جریانات بازگشت به ایران و هندوستان و ورود به سرزمین مصر، از مطلب دیگر این فصل است. (ص ۱۹۳۳)

فصل سوم با عنوان «از اندیشه تا عمل» گذری دارد بر جهاد فکری سید در سرزمین عثمانی و شرح وقایع آن دیار و سفر دوباره سید به مصر. ورود سید به جمعیت سری فراماسونری و تشکیل حزب وطنی به همراهی شیخ محمد عبده و تلاشهای فرهنگی سید در هند و بنیانگذاری مجله معلم شفیق با کمک محب حسین، بخشی دیگر از این فصل را به خود اختصاص داده است. (ص ۹۷-۳۱)

فصل چهارم با عنوان «از شرق تا به غرب» به بررسی موضعگیری سید در برابر نظر ارنست رنان درباره اسلام و علم پرداخته و اظهار نظر سید در باره قیام مهدی سودانی و مبارزه با خودکامگان مستبد و استعمار خارجی را با استناد به مقالات سید و گزارشهای مستند همراهان و نزدیکان وی در خود جای داده است. (ص ۱۶۸-۹۹)

فصل پنجم با عنوان «طلوع دوباره از غرب» جریان بازگشت سید به ایران و ابراز مخالفت وی با دستگاه قاجار - که منجر به اخراج سید از ایران گردید - و شرح مآقع این جریان تا سفبار بررسی شده است. ملاقات سید با شیخ هادی نجم آبادی و حکیم جلوه، و تأثیری که اندیشه های اصلاحی سید بر آنان گذاشته بود، از مطالب دیگر این فصل است. (ص ۲۱۸-۱۶۹)

دیدار سید با میرزای شیرازی و نقش وی در جریان رژی و تدبیر سید در استفاده از پایگاه روحانیت در برابر استعمار و ورود دوباره سید به اروپا در فصل ششم تحت عنوان «سیاست و دیانت» بررسی شده است. نامه تاریخی سید به روحانیت در روشنگری وضعیت مسلمانان و عقب ماندگی کشورهای اسلامی و طرح خروج از این وضعیت از اسناد تاریخی پراهمیتی است که مؤلف کتاب با درج آن، سخنان خود را مستند کرده است.

فصل هفتم در بردارنده کوششهای مطبوعاتی سید در انگلیس و نامه نگاری به ملکه انگلیس به همراه فعالیتهای مخرب دولت قاجار در تکفیر و تهدید سید است و مسافرت سید را به کشورهای مختلف «از آسیا تا اروپا» بیان می کند. مؤلف در بخشی از این فصل، نسخه ای از تکفیر نامه ای را که روزنامه اختر در باب شیخ جمال الدین چاپ کرده و جزو اموال امین الضرب بوده، آورده و با ذکر نامه های دیگری، وضعیت خطیر سید را

كار بدانجا رسيد كه شناخت سنت پيام اكرم (ص) و امامان معصوم (ع) كه بايد ترجمان معارف قرآني مي شد، خود گره‌اي كور و كلافي سردرگم گشت. آگاهان دلسوخته، گاه به گاه با نگارش كتابهاي، به رسواسازي جاعلان اخبار مي پرداختند. از سوي ديگر، با تدوين علم رجال و تراجم بر آن شدند تا راهي فراروي جويندگان حقيقت قرار دهند تا سره را از ناسره و اصل را از بدل باز شناسند. علي رغم اين تمهيدات، اخبار دروغ و روايات مجعول همچنان در كتب روايي شيعي و سني رسوخ پيدا كردند و سره و ناسره در هم آميختند.

برخي از نويسندگان معاصر كه گستره زيان آميختگي روايات درست و نادرست را نيك دريافته اند، به معرفي اخبار دروغين همت گماشتند. يكي از اين دست كارها، تآليف دانشور هوشمند هاشم معروف حسني است كه به قلم تواناي جناب حسين صابري به فارسي ترجمه شده است. در اين كتاب، نويسنده نخست تفسيری از سنت و سير تحول آن ارائه مي دهد و مفهوم صحابي را در ديدگاههاي مختلف باز مي نمايد، ديدگاههاي افراطي و تفريطي در اين مورد را نقل مي كند، رأي موافق با واقع و اعتدالگراي شيعه را نشان مي دهد و ضرورت اعمال قوانين علم رجال را در اعتبار اقوال صحابه، گوشزد مي كند. وي در فصل دوم كتاب، به ارزيابي حديث مي پردازد؛ نخست بر خورد بزرگان شيعه با جريانات انحرافي جعل حديث را يادآور مي گردد، غالبيان و ديدگاه آنان را درباره كتب اربعه گوشزد مي كند و نقش بزرگ علامه حلي و استادش احمد بن طاووس و در ادامه علامه مجلسي را در شكستن هاله تقدس مطلق برگرد كتب اربعه را يادآور مي گردد، موضع اخباريان را مي نماياند و تأثير منفي آنان را همپاي حشويه در ميآن سنين مي داند. آنگاه ديدگاه مبالغه آميز و مطلق نگرانه اهل سنت نسبت به صحاح سته را نشان مي دهد و اين ديدگاه را با وفور روايان و روايتهاي ضعيف در آن كتابها، ناهماهنگ مي شمارد. حب و بغضهاي فرقه گرايانه پاره‌اي از دانشمندان اهل سنت را يادآور مي گردد و آن را بدور از انصاف مي شمارد. وي در اين فصل به تفصيل درباره انواع حديث سخن مي گويد و اصطلاحات آن را مي نمايد و ديدگاه شيعه و سني را در باره خبر واحد بتفصيل بيان مي كند.

نويسنده در فصل سوم كتاب، به تاريخچه دروغ سازي در بين مورخان و محدثان اسلامي مي پردازد و با استدلال به چندين دليل متقن و ترديدناپذير، ديدگاه افراي را كه آغاز دروغسازي در اسلام را به پس از دوران حاكميت عثمان و عصر درگيريهاي دو جريان سياسي شيعه و سني نسبت مي دهند، رد مي كند و

جاي پاي آن را، حتى در زمان حضور پيامبر اكرم (ص) نشان مي دهد. وي در همين فصل، به اين مباحث نيز پرداخته است: عوامل و انگيزه هاي دروغسازي، نقش فعال افسانه سرايان يهود كه در شكل صحابي پيامبر (ص) به حديث سازي پرداختند، درگيريهاي دو جريان انصار و مهاجران بر سر خلافت و تأثيري كه اين درگيري در پيدايش روايات تفاخر ميآن طرفداران هر کدام از دو جريان پيش آورد، درگيري ميآن امام علي (ع) و معاويه و پيدايش جريان خوارج.

همچنين مباحثي نظير ظهور مکتبهاي فقهی و رواياتي كه طرفداران هر کدام براي تقدم و اعتبار صاحب مکتب خود جعل كردند، حكمرانان اموي و تلاشي كه براي پاكسازي گذشته امويان و اعتبار بخشيدن به آنان كردند، درگيريهاي نژادي و تفاخرهاي خشك عربي و روايات فضيلت و رذيلت كه درباره اقوام و زبانها جعل كردند، عصيانها و شورشها، مكاتب كلامي، فرقه ها و احزاب و گرايشهاي فكري و نقشي كه اينها در جعل حديث داشتند، بخشهاي ديگر فصل سوم كتاب را تشكيل مي دهد. مؤلف نقش داستانسرايي در جعل حديث را در همين فصل با تفصيل بيشتري آورده و نمونه هايي از آن را نشان داده است.

فصل چهارم كتاب، به ارائه نمونه هايي از احاديث جعلي در منقبت و منقصت، اختصاص يافته است. مؤلف، نخست موضع اصولي شيعه در پرهيز از دشنام دادن و ضرورت اتخاذ شيوه اي بلند نظرانه و با كرامت را يادآور مي شود و صدور روايات منقصت در شأن خلفا و اصحاب پيامبر اكرم را دور از شأن ائمه (ع) مي شمارد و آنان را برتر از آن مي داند كه چنين احاديثي از ايشان صادر شود. وي در ادامه، ۲۹ روايت در باب منقصت و مطاعن نقل مي كند و با بررسي دقيق، نادرست بودن آنها را مي نمايد و سپس ۱۱۳ روايت در مناقب از كتب شيعه و سني در موضوعات گوناگون مي آورد و بر اساس قواعد و قوانين حديث شناسي، بي اعتباري آنان را نشان مي دهد.

مؤلف، مدعي كذب و جعلي بودن همه اين روايات نيست و از سوي ديگر، روايات ساختگي را در همين موارد محدود نمي كند؛ بلكه پاره اي از روايات نمونه را بر اساس قواعد حديث شناسي غير قابل قبول مي داند و بخشي را نيز كه ساختگي بودن آنها مبرهن است، بر دروغ بودن آنها تأكيد مي كند و اين همه را نمونه هايي از روايات جعلي مي شمارد كه بايد نويسندگان و محققان به پيراستن احاديث اسلامي از اين افزونيهاي نادرست، همت گمارند. كتابنامه، فهرست موضوعي و فهرست راهنما، چند نمايه پاياني كتاب است كه خوانندگان را

است. بخشی از این مباحث، به شرح و بیان «حدیث معراج» اختصاص یافته است. حدیث معراج، چراغی است فراراه انسانها برای بازگشت به فطرت خداخواهی و حق جوئی.

درباره حدیث معراج، از دیرباز شرحها و ترجمه‌هایی نگاشته شده است. از کارهای تازه و ماندنی و ارزشمندی که در این باره صورت گرفته، کتابی است با عنوان: «سرّ الأسراء فی شرح حدیث المعراج» تألیف استاد گرامی، علی سعادت پرور. مقایسه اجمالی میان کتابهایی که درباره حدیث معراج به رشته تحریر درآمده، نشان می‌دهد که «سرّ الأسراء» از برجستگی بارزی برخوردار است و زوایای حدیث معراج را با دقت و اهتمام مورد کاوش قرار داده است.

این اثر ارزشمند، هم تلاشی است در راستای احیای حدیث معراج و هم پاسخی است به نیازهای فراوانی که امروزه در زمینه نگاشته‌های اخلاقی وجود دارد. به نظر می‌رسد دو عامل باعث شده است تا حدیث معراج آن گونه که باید در جامعه مسلمانان و حتی محافل علمی مطرح نباشد. برخی به دلیل اشکال سندی آن را کنار گذاشته و بهای لازم را بدان نداده‌اند. گروهی نیز به دلیل مبهم بودن پاره‌ای از جملات حدیث، آن را یکسره رها کرده‌اند.

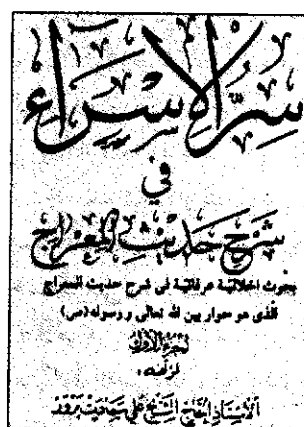
در راستای رفع عامل اول، نویسنده محترم در مقدمه کتاب، درباره سند حدیث آورده است: «اصل این حدیث را محمد دیلمی [از اعلام قرن هشتم هجری] که خود از اهل کمال و صالحان و زاهدان است، در پایان کتاب «ارشاد القلوب» مرسلأ از علی (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده است. علامه مجلسی در «بحار الانوار» و شیخ حرّ عاملی صاحب کتاب «وسائل الشیعة» نیز آن را در کتاب «الجواهر السنیه» به نحو ارسال نقل کرده‌اند. با این حال علامه مجلسی دو سند برای حدیث ذکر نموده. مرحوم فیض نیز در «الوافی» پس از آنکه حدیث را مرسلأ نقل کرده، فرموده است: حدیث به طور مسند نیز از امام صادق از پدرش از جدش امیرالمؤمنین -علیهم صلوات الله- نقل شده است. با آنکه این سه محدث بزرگوار (علامه مجلسی، شیخ حرّ عاملی و مرحوم فیض) همگی حدیث را از «ارشاد القلوب» نقل کرده‌اند، تفاوتی در متن حدیث به چشم می‌خورد؛ ما چون نقل کتاب وافی را کاملتر یافتیم، آن را برای شرح برگزیدیم.»

آنگاه مؤلف محترم برای اثبات اتقان و اعتبار حدیث معراج به شواهدی استناد کرده است. از جمله آنکه محدث بزرگ، شیخ حرّ عاملی در پایان کتاب «الجواهر السنیه» به درستی و اتقان همه احادیث این کتاب شهادت داده است. همچنین بزرگان دانش و معرفت، به حدیث معراج اهتمامی ویژه داشته‌اند؛ عارف

در یافتن مطلوب یاری می‌کند. با امید به اینکه دیگر محققان و حدیث‌شناسان کمر همت بریندند و با دیدی وسیع و واقع بینانه، ساحت روایت و سنت را از کج اندیشیها و دروغ پردازیها پاک کنند و از این راستا، خدمت بزرگی به جهان اسلام و عرض ارادتی به ساحت پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم نمایند. برای مؤلف، مترجم و ناشر کتاب، توفیق بیشتر را آرزو داریم.

محمدعلی سلطانی

سرّ الأسراء فی شرح حدیث المعراج، علی سعادت پرور، (چاپ



اول: قم، انتشارات تشیح، ۱۳۷۴، ج ۲)، ج ۱: ۵۴۶ ص، ج ۲: ۵۲۱، وزیری.

از آغاز پیدایش انسان تاکنون، مردان بزرگی در سایه بندگی خدا، مشمول الطاف خاص پروردگار خویش گشته و به بارگاه حضرت حق بار یافته‌اند؛ که در پیشاپیش آنان، پیامبران بزرگ خدا و اولیای

خاص او بوده‌اند. در صحیفه آسمانی، گاه به تکلم موسی (ع) با پروردگار اشاره شده و گاه از عروج پیامبر اکرم (ص) خبر داده شده است، اما از این مجالس و ملاقاتها چندان پرده برگشوده نشده است. چه، درک و فهم این گفت‌و شنودها گوش و دیده‌ای دیگر را می‌طلبد و زمینه‌ای فراتر از توان ما خاک نشینان محجوب را اقتضا می‌کند.

با این همه، پیامبر اکرم (ص) آنگاه که در شب معراج سر به آستان حق سایید، فقط محو جلوه جلال و جمال محبوب خویش نگشت؛ بلکه به اقتضای «رحمة للعالمین» بودنش، در اوج حضور نیز بر آن بود تا تحفه‌هایی ارزشمند از این سیر و سفر فرخنده برای خاکیان به ارمغان آورد. بی گمان، هر اندازه «سیر الی الحق» کاملتر و تمامتر باشد «عود الی الخلق» پرثمرتر و پربارتر خواهد بود؛ و بدینسان او که در «سیر الی الحق» سرآمد ازل و ابد است، برترین گوهرها را از سفر مبارک خویش برای همگان هدیه آورد و پس از بازگشت از سفر روحانی خوش، گوشه‌هایی از دیدنیها و شنیدنیهای آن شب پر فیض را در میان گذاشت.

از آن زمان تاکنون، مسأله معراج همواره مورد توجه مسلمانان، بویژه صاحبان فکر و اندیشه، بوده است. درباره زوایای معراج کاوشها صورت گرفته و کتابها نگاشته شده

بزرگ، حاج میرزا جواد ملکی تبریزی جملاتی از آن را در کتابهای اخلاقی خویش ذکر نموده است. نیز عارف کامل، علامه طباطبایی - قدس سره - حدیث معراج را در جلسات اخلاقی خویش برای شاگردان می خواندند. معظم له با عنایتی ویژه، حدیث معراج را یک دور از آغاز تا پایان در جلسات اخلاقی خویش خواندند و نکاتی ارزشمند در شرح جملات آن بیان کردند. ایشان حتی در مذاکرات علمی خود با پرفسور کرین فرانسوی نیز به جملاتی از این حدیث استناد نموده‌اند.

در حقیقت، طرح این گونه مباحث برای رفع شبهات کسانی است که با دیدی خشک و به ظاهر محققانه - ولی در واقع، خلاف تحقیق - به منابع نقلی می نگرند و بسیاری از احادیث ارزشمند را با کمترین شبهات سندی کنار می نهند و شهادت متن احادیث بر درستی آن و نیز دیگر قرائنی را که بر صدور روایت از معصوم (ع) دلالت می کند، نادیده می انگارند.

در مورد عامل دوم نیز تلاش شده تا آن دسته از جملات حدیث که معنای ظاهری آن نیاز به شرح بیشتری دارد، مورد مذاقه و توجه بیشتر قرار گیرد تا انطباق محتوای حدیث با اصول و موازین قرآن و سنت هرچه آشکارتر گردد. به عنوان نمونه به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

۱. جمله: «یا احمد لیس لمحتی علة»: «ای پیامبر! برای دوستی و محبت من علتی وجود ندارد.» به خودی خود، مجمل است و به شرح و توضیح نیاز دارد. در شرح این جمله، با بیانی کوتاه و روشن آمده است که: دوستی خداوند نسبت به برخی از انسانها به سبب آن نیست که کارهای نیک آنان سبب، ذات حق تعالی را متأثر و منفصل می کند؛ آن گونه که در مورد انسانها، چنین است؛ و نیز می فهماند اینکه بعضی از بندگان خداوند دوستی و محبت پروردگار را جلب می کنند، نه از آن روست که اعمال نیک آنان علت تامه این کار است؛ بلکه رسیدن به این فضیلت در حقیقت در سایه عنایات و الطاف خداوند، میسر گشته است. (ج ۱، ص ۵۶)

۲- در حدیث معراج، در وصف برگزیدگان و نیکان آمده است که: «ولم یفعلوا الحوائج الی الخلق» یعنی: «آنان حوائج خود را با مردم در میان نمی گذارند.»

چنانچه این جمله را صرفاً با معنای ظاهری و ابتدایی آن مورد توجه قرار دهیم، چنین به نظر می رسد که با دیگر تعالیم قرآن و سنت منطبق نیست؛ زیرا انسان در مواردی ناگزیر از طرح نیازمندیهای خود با دیگران است؛ بلکه این کار، گاه لازم و مطلوب است. مؤلف در شرح این جمله از حدیث آورده است: «مقصود آن نیست که انسانهای کامل، حاجت و نیاز خود را

هیچگاه با کسی در میان نمی گذارند؛ بلکه مراد این است که انسانهای برگزیده به درجه ای از کمال نایل می آیند که وجود مخلوقات را وجود ظلی و اعتباری می دانند و حتی در مقام درخواست از دیگران گویا حاجت و نیاز خود را با وجود مطلق که همراه با همه موجودات و محیط به آنهاست، در میان گذارده‌اند.» (ج ۱، ص ۶۵-۶۸) چنین تفسیرهای دقیق و عرفانی که در شرح بسیاری از جملات این حدیث آمده است، توهم عدم انطباق جملات حدیث با قرآن و سنت را بخوبی برطرف می کند.

۳- در بخشی از حدیث معراج از زبان پیامبر (ص) آمده است: «یارب کیف أدوم علی ذکرك؟ فقال: بالخلوة عن الناس؛ پروردگارا! چگونه می توانم همواره به یاد تو باشم؟ پروردگار متعال فرمود: به وسیله دوری جستن از مردم.»

چه بسا کسی از ظاهر این حدیث چنین برداشت کند که در اسلام، دوری گزیدن از مردم و اجتماع، کاملاً ممدوح است و جمعگرایی و زندگی اجتماعی موجب از دست دادن کمالات اخلاقی می شود. با شرح و تفسیری که مؤلف از این جمله حدیث ارائه می دهد، این پندار برطرف می شود و معنای منطقی و منطبق با قرآن و سنت در ذهن خواننده نقش می بندد. در شرح جمله یاد شده، پس از ذکر آیه ای که در آن به طور ضمنی از رهبانیت مدح شده، و آیه ای که به رویگردانی از دنیا طلبان و غافلان توصیه شده و نیز نقل برخی روایات، آمده است که: «یکی از مسائلی که در علم اخلاق، مورد بحث قرار گرفته، مسأله «عزلت» است. عزلت و انزوايي که باعث به دست آوردن رضایت پروردگار شود، ممدوح است؛ ولی مقصود آن نیست که انسان از تمام مردم حتی مؤمنان، پارسایان و عالمان صالح نیز دوری گزیند. خداوند متعال در همین حدیث ما را به مجالست با مؤمنان و صالحان تشویق نموده است. پس باید گفت: دوری جستن از غافلان و دنیا طلبان که انسان را از یاد خداوند باز می دارد، نکوهیده است، اما مجالست و همنشینی ای که نفعی همچون آموختن معارف دینی، دوستی خدایی و ... به همراه داشته باشد، نه تنها مذموم نیست، که مورد تأکید اسلام است.

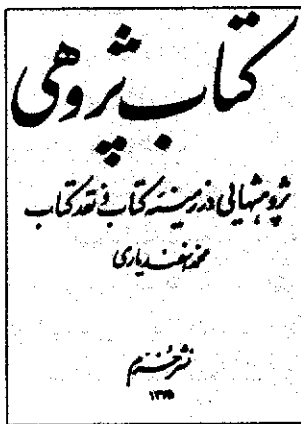
در حقیقت مؤلف محترم، در چنین مواردی به جای جمود بر لفظ حدیث و اکتفا کردن به آن، معنای عبارت را با دیدی جامع و با توجه به مجموعه آنچه که در قرآن و سنت درباره آن مقوله وجود دارد، مورد توجه قرار داده‌اند. این گونه شرح و تحلیلها که در لابه لای کتاب فراوان یافت می شود و با مایه های عرفانی و توحیدی نیز همراه است، مباحث کتاب را بدیع، متقن و در عین

حال دقیق نموده است.

در پایان جلد دوم، علاوه بر فهرست منابع، فهرست موضوعی مطالب نیز آمده است. این فهرست، راهنمای خوبی برای محقق است تا بتواند به آسانی مباحث مورد نظر را در کتاب بیابد. بی گمان، مطالعه این اثر ارزشمند و ماندنی برای همه آشنایان به زبان عربی، بویژه دوستداران مباحث اخلاقی، بسی سودمند خواهد بود و بجاست که «سرّ الاسراء» با شرح و توضیحات بیشتری به زبان فارسی ترجمه شود، تا پارسی زبانان نیز بتوانند از آن بهره مند شوند. از خداوند متعال برای مؤلف کتاب، برترین پاداشها را می طلبیم. «والحمد لله اولاً و آخراً»
رحیم نوبهار

از دیگر نکات قابل توجه آن است که «سرّ الاسراء» به موضوع خود، بهای کامل داده و همه جملات حدیث را به طور جداگانه شرح و تفسیر نموده است. درباره شیوه بحث، در مقدمه کتاب آمده است که: «پس از ذکر بخشی از حدیث، آیات و روایاتی چند متناسب با بحث را ذکر نموده ایم. در انتخاب آیات و روایات بنابر آن بوده که هر آیه و روایتی، جهت خاصی از موضوع مورد بحث را روشن سازد. مثلاً در شرح جمله «ویحفظ قلبه من الوسواس» آیه ای درباره عامل وسواس که شیطان و نفس آماره است؛ آیه ای درباره زمینه های پیدایش وسواس در انسان و آیه ای درباره فضیلتی که نقطه مقابل وسواس است، یعنی سکینه و آرامش ذکر کرده ایم. همچنین در ذکر آیات و روایات، به نصوصی که راههای دستیابی به فضایل اخلاقی و دوری از رذایل را می نمایاند، اهتمامی ویژه داشته ایم.»

کتاب پژوهی، محمداسفندیاری، (قم: نشر خرم، ۱۳۷۵).
۴۹۴ص، وزیری.



سخن درباره کتاب، نقد کتاب، بایستگیها و نابایستگیهای آن، همواره سخنی تازه، شنیدنی و درنگریستی است. از این روی کتاب پژوهی - که مجموعه ای است از مقالات درباره کتاب و چگونگیهای آن - سخنی است نو و شنیدنی و خواندنی. مقالات کتاب اگرچه هر یک آهنگ

با این حال، می توان گفت که، فهم تطبیق آیات و روایت انتخاب شده، با متن حدیث و پی بردن به جهتی که مورد نظر نویسنده بوده، چندان آسان نیست. جا داشت با عبارتهایی هر چند کوتاه، روشن می شد که هر آیه یا روایتی به چه بعدی از ابعاد مسأله مورد بحث نظر دارد تا پی بردن به مقصود نویسنده، برای خواننده آسان و دست یافتنی باشد. گرچه با توضیحاتی که در پایان مباحث هر بخش با عنوان «اقول» آمده، تلاش شده تا ضمن اشاره به علت ذکر نصوصی، مضامین آیات و روایات جمع و تحلیل شود. از این رو، دقت در این توضیحات کوتاه اما پر محتوا می تواند برای خواننده راهگشا باشد.

پژوهش در موضوعی ویژه دارد، اما بر روی هم هماهنگند و یکسره در جهت کتاب پژوهی و ...

علاوه بر شرح جملات حدیث به شیوه یاد شده، در لابه لای کتاب به تناسب، شرح برخی از جملات و پاره ای از مقوله های اخلاقی - عرفانی نیز مورد توجه خاص قرار گرفته و بحثی مستقل پیرامون آن مطرح شده است؛ در طرح این مباحث، گرچه شیوه اختصار برگزیده شده، ولی مطلب برای خواننده مفید و راه گشاست. به عنوان نمونه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

مؤلف در یکی از صفحات آغازین کتاب این جمله لطیف و تأمل برانگیز خواجه عبدالله انصاری را آورده است که: «سخن گفتن جنایت است تحقیق آن را مباح کند». پس گام برداشتن به سوی هرچه محققانه تر شدن نگاشته ها و نقد و بررسی آثار مکتوب در جهت رسیدن به آثاری سخته و پخته، گامی است در زدودن «جنایت» فرهنگی و رسیدن به «مباح» نویسی در حوزه فرهنگ! و کتاب پژوهی گامی است در این راه.

- بحثی درباره معنای فنای فی الله (ج ۱، ص ۶۲-۶۴).
- طرح بحثی درباره معنای عرش (ج ۱، ص ۴۳۶-۴۳۸).
- بحثی درباره حکم آرزوی مرگ با توجه به روایات مختلف (ج ۱، ص ۴۴۱).

کتاب یادشده در بردارنده دو بخش است: «کتاب و نویسندگی»؛ «نقد کتاب». بخش اول شامل هشت مقاله و بخش دوم شامل شش مقاله است که در ذیل، باجمال و به ترتیب، از آنها سخن می رود. توضیحی که اینک در ذیل آورده می شود عین نوشته ای است که نویسنده در معرفی کتاب خود مرقوم داشته است: «در مقاله اول، با عنوان «مهلتی بایست تا خون شیر شد: بحثی در کتابهای شاهکار»، نویسنده به یک ویژگی مشترک کتابهای شاهکار پرداخته است: اینکه هیچ کتاب شاهکاری در

- گفتاری پیرامون معنای تسبیح (ج ۲، ص ۴۴۲-۴۴۴).
- معنای سجده و اقسام آن (ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶).
- گفتاری درباره معنای ملکوت (ج ۱، ص ۴۸۲-۴۸۵).
- بحثی پیرامون اوتاد، نُقبا و ابدال (ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۶).

مدت کوتاهی نوشته نشده است. ویژگی مشترک تمامی کتابهای شاهکار این است که برای نگارش آن وقت کافی صرف شده و با تأمل در پژوهش و تأنی در نگارش و عرقریزی روح، در زمانی دراز به رشته نوشته درآمده است. آنگاه نویسنده از دهها کتاب یاد کرده که هریک پس از سالها پژوهش و نگارش آفریده شده است؛ از جمله: روح القوانین، شاهنامه، کمدی الهی، الحیة، اغانی، جواهر الکلام، وسائل الشیعه و جنگ و صلح. در فرجام، به دلایل کمبود کتابهای شاهکار در کارنامه تألیفات عصر حاضر، و مسائل دیگری در این زمینه، اشاره شده است.

مقاله دوم ذیل عنوان «از بهر خدا منویس!» و با عنوان فرعی «نویسندگی در روزگار ما»، از همان آغاز، آب پاکی به دست نویسندگان بازاری و سست‌نویس ریخته است. در این مقاله به وضع نابسامان نویسندگی در عصر حاضر اشاره شده و با مقایسه وضع کنونی نویسندگی با وضع گذشته، نشان داده شده که در گذشته نویسندگان با چه دقت و وسواسی می‌نوشتند.

«آیا نویسنده می‌تواند قاضی کتاب خود باشد؟» عنوان مقاله سوم است. در این مقاله گفته شده که معمولاً نویسنده نمی‌تواند قاضی کتاب خود باشد و به ارزیابی درست کتاب خویش پردازد؛ مگر اینکه اولاً شجاعت «انتقاد از خود» داشته باشد و ثانیاً... این مقاله نویسندگان را به انتقاد از خود و انتقادپذیری فرامی‌خواند.

عنوان چهارمین مقاله «رنجنامه دانشوران و هنرمندان» است. در این مقاله برخی گلابه‌های اهل دانش و هنر از روزگار آمده است که چرا دانشوران و هنرمندان در فقر و محرومیت روزگار می‌گذرانند. چنانکه می‌دانیم یکی از مضامین شایع و مشترک در ادب فارسی و عربی همین است و ابوعلی مسکویه نیز کتابی داشته است به نام فقر اهل‌الکتب. در مقاله حاضر پاره‌ای از این سخنان (به نظم و نثر) جمع‌آوری شده است. بدین طریق، هم یکی از مضامین مشترک در ادبیات از تو در توی دهها کتاب و از بطن چندین قرن گردآوری شده و هم محرومیت و عسرت اهل دانش و هنر نشان داده شده است. این مقاله امروزه برای نویسندگان و هنرمندان، تنبّه‌آفرین و غفلت‌زداست. چه، آنان از این رهگذر می‌نگرند که در گذشته سلف صالح آنان دست به گریبان فقر بودند و با وجود این، دستی قوی در اندیشه و هنر داشتند؛ اما امروزه دانشوران و هنرمندان یک صدم سختیهای اسلاف خود را ندارند و، فراتر از این، غالباً در نعمت و آسایش هستند. بویژه اینک در کشور ما که نهضت دایرةالمعارف نویسی هم آغاز شده و باران کتاب و مطبوعات سیل آسا می‌آید و

نویسندگان، گذشته از حق‌التألیف - که در گذشته نبود - کلمه‌ای پول دریافت می‌کنند! هنرمندان نیز هر جا که می‌روند قدر می‌بینند و بر صدر می‌نشینند و تابلوهای نقاشی و کارهای طراحی و گرافیک و... را نه پول، که زر، می‌دهند! الحق که امروزه دانشوران و هنرمندان باید قدر این نعمتها را بدانند و بدانند که «ثم لتسئلنّ یومئذ عن النّعم». «ویرایش، بهانه غلط در نگارش» پنجمین مقاله این کتاب

است و لب‌اللباب سخن این مقاله همان عنوان است. یعنی اینکه امروزه عده‌ای به پشتگرمی ویراستاران، باری به هر جهت نویس و سر به هوا نویس شده‌اند و می‌گویند، به هر حال، ویراستاران نوشته‌های آنها را ویرایش و اصلاح می‌کنند و... در این مقاله سه آفت عارضی که امروزه دامنگیر نگارش شده، شمارش و شرح شده است.

در ششمین مقاله ذیل عنوان «کلیشه» در رابطه با «سخن از تکیه کلام» در رابطه با «رفته و ضمن ارزیابی این تعبیر و نمونه‌هایی از استعمال آن، توصیه شده که در نثر علمی از استعمال آن، حداقل استعمال مفرط آن، پرهیز شود.

در هفتمین مقاله از «حشو قبیح» سخن رفته است. این مقاله درازدامن - که در حدود هشتاد صفحه است - عهده‌دار تحقیق در باره حشو قبیح و بیان مصداقهای آن است. در مقاله یاد شده نخست حشو در لغت و در اصطلاح علوم بلاغی تعریف شده و آنگاه حدود پانصد مصداق حشو قبیح، همراه توضیح برخی از آنها، ذکر شده و همه آنها به شش نوع تقسیم شده است. ملاک تشخیص حشو قبیح، علل پیدا شدن آن، استعمال حشو قبیح، حشو قبیح در حشو قبیح (حشو قبیح مضاعف)، حشو تأکیدی و حشو مفسد، از دیگر بحثهای این مقاله است. نویسنده در این مقاله گفته است:

اگر همه آنچه را متقدّمان و متأخران و معاصران درباره حشو قبیح گفته‌اند گردآوری کنیم، از حدود یک صفحه (سی سطر) بیشتر نمی‌شود. مثالها و مصداقهایی هم که برای حشو قبیح آورده‌اند بالغ بر شش مورد است. این بنده با تأمل در پژوهش و تأنی در نگارش، بحث در باره حشو قبیح را از یک صفحه به دهها صفحه [حدود هشتاد صفحه] رسانده و در حدود پانصد مثال و مصداق برای حشو قبیح ارائه کرده است. (ص ۱۷۵).

در آخرین و هشتمین مقاله از «درک کردن و رد کردن» سخن رفته و گفته شده که چه بسا افرادی که بسیاری از مسائل را بدون

آگاه و ژرف نگر نیز از منظر معرفت شناسی-تاریخی به دین نظر کرده و خبر از تحول و تغییر معرفت دینی و تفکیک آن از جوهر ایمانی دین می دهند. در این راستا دو نظریه تکامل معرفت دینی و کاوش در فرایند تفسیر وحی اسلامی بر اساس پیش فهمها، علایق و انتظارات خود از کتاب و سنت که مبتنی بر دانش هرمنوتیک و نظریه تفسیری-معرفت شناختی بوده، در دهه اخیر در عرصه های نوین دین پژوهی ارائه شده است. کتاب حاضر (هرمنوتیک، کتاب و سنت) با این دیدگاه در پی آن است که تفسیر و اجتهاد عالمان دین اسلام نیز مشمول اصل کلی دانش هرمنوتیک یعنی استناد تفسیر و فهم متون بر پیش فهمها و علایق و انتظارات مفسر بوده است و استثنایی در کار نیست و فقط به واسطه تنقیح تمام عیار پیش فهمها در هر عصر است که تفسیر و افتای صحیح دینی رخ نموده و تکامل دانش دین را میسر خواهد ساخت.

هرمنوتیک واژه یونانی بوده و از فعل «هرمنوتین» به معنای تفسیر کردن و اسم «هرمنیا» به معنای تفسیر مشتق شده است و از نظر لغوی با هرمس (الهه یونانی که پیامبر خدایان و حافظ مرزها بوده) ارتباط دارد.

دانش هرمنوتیک در عصر یونانی پیوند نزدیکی با فقه اللغه و نقد متون داشته و در دوران قبل از پیدایش صنعت چاپ، برای یافتن نسخه اصل و معتبر کتاب مقدس و رفع اشتباهات نساخ، به کار می رفته است. در عصر رنسانس، پروتستانها با زیر سؤال بردن تفسیر سنتی روحانیون کاتولیک، در معنای عمل تفسیر توسعه داده و تلاش برای یافتن اصول اساسی و قواعد نوین در تاویل کتاب مقدس را و جهت همت خود قرار دادند. با عمیق شدن نگرش عملی انسان به پدیده های خارجی و تأمل در متون پیشین که به دنبال روشنگری مطرح شد، هرمنوتیک نیز دچار تحول گردیده و دایره کاوشهای تفسیری، بیش از پیش گسترش یافت. در این دوران که از اواخر قرن هجدهم شروع می شود، هرمنوتیک از تفسیر خاص به تفسیر عام وارد شده و عرصه متون ادبی-فلسفی و دینی را نیز در بر گرفت. دوران جدید هرمنوتیک عمدتاً با شلایر ماکر و دیلتای شروع می شود که مفهوم تفسیر به کل عمل فهم و تفسیر و شرایط آن، تعمیم داده شد و دو مرحله دستوری و روانشناختی با محور قرار دادن نیت مؤلف، از دوران کلاسیک متمایز می شود. دیلتای نیز روش تفسیری را چونان روش علوم انسانی در حوزه کار خود قرار داده و به نقد عقل تاریخی پرداخت.

دوران جدید هرمنوتیک با گذر از سطح معرفت شناختی و کاوش از زوایای وجود و تفسیر حقیقت آن و هستی آدمی و ماهیت وجودی فهم، به دست مارتین هایدگر و گئورگ گادامر

برهان و بی آنکه درک کنند، رد می کنند. این مقاله عهده دار کالبد شکافی آفت رد کردن بدون درک کردن است.

و اما بخش دوم کتاب که عهده دار نقد و معرفی است، مشتمل بر شش مقاله است. در مقاله نخست، کتاب فرهنگ شاعران زبان پارسی نقد شده و دهها اشکال اساسی بر آن گرفته شده است. در دومین مقاله با عنوان «گزیده خوانی از روضه الفریقین»، گزیده ای از کتاب روضه الفریقین آورده شده و در باورقی به مضامین مشترک با آن گزیده ها اشاره شده است. مقاله سوم ذیل عنوان «از نهج البلاغه اول تا نهج البلاغه دوم» عهده دار نقد کتاب نهج البلاغه الثانی است و دهها اشکال مهم بر آن وارد شده است. در مقاله بعد گزارشی دقیق از کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» به دست داده شده است. پنجمین مقاله در نقد دایرةالمعارف تشیع است. نخست از اشکالات کلی و مهندسی و سپس از اشکالات ویژه هر مقاله سخن گفته شده است. و سرانجام در ششمین و آخرین مقاله به ترجمه الحیاة-که از زیباترین و وفادارترین ترجمه های متون روانی است-پرداخته و چگونگی ترجمه متون روانی و اهمیت آن به بحث گذاشته شده است.

آنچه گذشت گزارشواره ای بود کوتاه از مقالات کتاب حاضر. نکته ها و ظرافتها و دقتهایی در این کتاب است که گفتن آنها در این مختصر، ممکن نیست. توفیق روزافزون مؤلف را در ارائه این قبیل کارها به مشتاقان اندیشه و فرهنگ و پژوهش مسئلت داریم.

عبدالله ابراهیمی

هرمنوتیک، کتاب و سنت، محمد مجتهد شبستری، (چاپ اول:

تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵)، ۲۶۷ص، رقمی.

در جهان امروز انگاره های دینی با نگرش آکادمیک به بحث گذاشته شده، و سخن از انسان دین ورز در منظره های مختلف دین پژوهی مورد مذاقه قرار می گیرد. منظومه دین پژوهی دارای اضلاع گوناگونی چون «جامعه شناسی دین»،

«روان شناسی دین»، «فلسفه دین»، «دین شناسی تطبیقی»، «آسیب شناسی دین» و ... است که توجه اندیشوران و عالمان را به مقوله دین و دین باوری جلب کرده است. در این میان، محققانی



انجام گرفت.

هر منوتیک امروزه به عنوان دانش تفسیر و فهم متون در عرصه‌های مختلف دین پژوهی، زیباشناختی، ادبیات و... جای خود را یافته و عمدتاً در دو نظریه جای می‌گیرد: نخست اینکه باید به مدد جهشی شهودی کوشش شود که معنای نهفته و حاق یک لفظ یا مفهوم یا عبارت یا اشارت یا پدیده (اعم از دینی یا غیر دینی) با پس زدن حجابهای زبانی، زمانی، تاریخی و فرهنگی یافت شود. نظریه دوم نیز بر آن است که رهایی از تخته بند تاریخ و زبان و زمان و زمانه و فکر و فرهنگ هر دوره‌ای برای مفسران آن دوره ناممکن است، لذا ناگزیر باید از افق خود به متن یا پدیده مورد نظر نگریست.

در عرصه هر منوتیک دینی می‌توان از رودلف بولتمان، گره‌ار ابلینگ و... در میان اندیشوران معاصر غرب نام برد.

مؤلف کتاب «هر منوتیک کتاب و سنت» نیز در بیان نقش پیش فهمها و علایق مفسران و فقیهان در ادوار مختلف تاریخی، از دانش تفسیری استمداد جسته و یافته‌های خود را در مجموعه حاضر ارائه کرده است.

مؤلف در مقدمه با تبیین موضوع کتاب می‌نویسد: «در این کتاب با این مسأله کاری نیست که کدام مفسر و کدام فقیه درست تفسیر کرده. و فتوای صواب داده. و کدام یک راه خطا پیموده است. داوری درباره‌ی درستی و نادرستی محتوای تفسیرها و فتواها موضوع دیگری است و به علم تفسیر و علم فقه مربوط می‌شود. مقصود ما در این کتاب فقط بررسی چگونگی و سازوکار «عمل» تفسیر و اجتهاد فقهی است که منطقی‌مقدم بر داوری درباره‌ی آن محتواهاست.» (ص ۷)

همان‌طور که مؤلف خود نیز اشاره کرده، موضوع مباحث کتاب نشان دادن ارتباط آرا و فتوای مفسران و فقیهان با پیش فهمها و علایق و انتظارات آنان است که با روش تحلیلی سعی در بیان اشتغال تفسیر و اجتهاد عالمان دین اسلام بر دانش هر منوتیک دینی بوده است.

نخستین مقاله این کتاب (فرایند فهم متون) به منزله کلید فهم مطالب آن بوده و در آن آنچه امروز تحت عنوان دانش فهم و تفسیر متون مطرح است، با کمال اختصار و با استناد به نظریات برخی از دانشمندان هر منوتیک، توضیح داده شده است. سپس در مقالات دهگانه، بر پایه دانش تفسیری، سخن از پیش فهم فقیهان و مفسران گفته شده است.

«وحی خداوند و دانش انسان» سخن از ابتدای تفسیر وحی و اجتهاد فقهی بر علوم و معارف بشری رفته و این استفاده در

مراحل سه گانه دینداری شناخت خدا و پیامبر، دریافتن آنچه پیامبر می‌گوید، و جهت دادن به زندگی بر پایه آموزشهای پیامبر، بازگو شده‌اند. نویسنده در این مقاله تأکید می‌ورزد که حاکمیت بخشیدن به ارزشهای معنوی و انسانی، فقط با استفاده از دانشهای پیچیده بشری میسر بوده و با تحول و تکامل این علوم و معارف، عقیده و ایمان آدمی نیز تحول و تکامل می‌یابد. (ص ۳۱-۳۹)

بخش سوم با تفکیک دو مرحله‌ای اجتهاد و افتابا به: ۱- استنباط احکام کلی از کتاب و سنت؛ ۲- تطبیق آن احکام به موارد خاص و تعیین حکم آن مورد، در پی این امر بوده که اجتهاد و افتابا به ابدی بودن پاره‌ای از احکام یا متغیر بودن آن، همواره در سایه پیش فهمهای فقیه از یک سو و معلومات وی درباره موضوعات احکام از طرف دیگر تحقق می‌پذیرد و علم اصول فقط بخش کوچکی از مقدمات اجتهاد است. مؤلف بر آن است که در عمل استنباط فقیه در مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، جهان بینی و ایدئولوژی او و نیز فهم او از انسان، جامعه، حق، عدالت، سیاست، اقتصاد، صنعت، علم، تمدن، ارزشهای اخلاقی و... نقش اساسی را بازی می‌کند. (ص ۴۰-۴۴)

بحث از توجه فقیه به تحقیقات علوم جدید در اتخاذ نظریات کلی درباره انسان و ابعاد گوناگون زندگی وی، مسأله‌ای است که در بخش چهارم کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده معتقد است: «فقه‌های عصر ما، همان‌طور که در مقام اثبات و استنباط حکم از ادله نمی‌توانند مقلد گذشتگان باشند، در این مسأله که معنا و قلمرو و نظم طبیعی زندگی انسان چیست و کجاست؟ نیز نمی‌توانند مقلد گذشتگان باشند» بنابراین «اینکه حوزه‌های فقاها ما حساب خود را از علوم انسان شناسی جدا کرده‌اند و بدون اطلاع از آنچه در این علوم می‌گذرد به کار خود مشغولند، موجب گردیده که امروز نه فلسفه حقوقی مدونی داریم و نه فلسفه اخلاق مدون، نه فلسفه سیاست و نه فلسفه اقتصاد.» (ص ۴۵-۵۱)

تعیین حدود علم فقه و مسائلی که با استفاده از آن بایستی حل شوند، موضوع سخن مؤلف در بخش پنجم است که با عنوان «با علم فقه نمی‌توان نظام تأسیس کرد اما می‌توان به برخی پرسشها پاسخ داد» مطرح شده است. نویسنده بر این اعتقاد است که علم فقه بایستی عامل جهت دهنده تحولات و جوششهای حیات گردد، نه مبدأ پیدایش آن، همان‌طور که با مراجعه به تاریخ فقه معلوم می‌شود «علم فقه پیدا شد تا به برخی سؤالات پاسخ دهد، نه این که سؤال طرح کند.» (ص ۵۲-۶۲)

(ص ۱۳۳-۱۴۳)

قسمت دوم کتاب در راستای نقد، اصلاح و بازسازی اندیشه دینی، با طرح پرسش «بازسازی تفکر دینی چیست؟» (بخش دوازدهم) و «حول مفاهیم مذهبی در بستر زمان» (بخش سیزدهم) شروع می شود و با جهان بینی نقد تاریخی، به تأمل در متون دینی (بخش چهاردهم) پرداخته و سخن از اوصاف و خصایص این نگرش به مسائل مهمی چون وحی، معجزه و ظهور خداوند برای نجات انسان، را عیان می کند.

بخش پانزدهم، عهده دار «نقد تفکر کلامی سنتی در اسلام معاصر» است و با بحث از نقد و تفکیک اسلام از فلسفه و کلام اسلامی، به وظایف علم کلام در میان مسلمانان پرداخته و تحول فضای تفکر معاصر را از عوامل ورود کلام به مرحله نوینی دانسته و به نقد آن می پردازد. (ص ۱۶۸-۱۷۷)

پیگیری عوامل نقد اندیشه دینی و شیوه روشمند در آن، بخش شانزدهم کتاب را به خود اختصاص داده و به تبیین اندیشه دینی می پردازد و به ابطال تعیین خط قرمز در جامعه مؤمنان و اندیشه دینی می رسد. مؤلف می نویسد: «مؤمنان باید بتوانند دائماً فضای ایمان خود را نقد و ارزیابی کنند و خود تشخیص دهند که کجا خلوص در پیام احساس می کنند و کجا احساس نمی کنند، چه کسی را عالم با اخلاق دین تشخیص می دهند و چه کسی را نه...» (ص ۱۸۹-۱۷۸)

بخش هفدهم با عنوان «وحی و آزادی عقلی انسان» به سیر تاریخی وحی در مسیحیت پرداخته و مراحل سه گانه فهم عقل از خودش را به بررسی گذارده و اقوال و اندیشه های متألهان و متکلمان مسیحی نظیر کارت بارث، شلایر ماخر و سنت آگوستین را گزارش می کند. (ص ۲۰۱-۱۹۰)

«اجتهاد به مثابه جمع میان اصول ابدی و تغییرات اجتماعی» در بخش هجدهم بررسی شده است و مؤلف، با عنایت به افکار اقبال لاهوری، نظر خود را درباره تحریف اجتهاد یادآور شده است. (ص ۲۰۸-۲۰۴)

در پیوسته های دوگانه مؤلف، سخن از کلام جدید، قلمرو شریعت و تئوری تفسیر متون دینی به میان آمده و با درج نقد مقاله تفکر کلامی سنتی در اسلام معاصر (بخش پانزدهم) به پاسخ آن پرداخته شده است.

علی اصغر حقدار

بخشهای شش و هفت، متکفل کاوش در آرا و فتوای سیاسی فقیهان و اظهار پیش فهمها و علایق و انتظارات آنان در مسائل جامعه و حکومت بوده و با ذکر نمونه هایی از مسائل سیاسی دوران مشروطیت و تقسیم فقها به دو گروه قائلین به جواز شکل خاصی از قضاوت و مالکیت و حکومت و عدم جواز آنها در متون دینی، سخن از انسان شناسی و خداشناسی هر گروه به میان آمده تا سر اختلاف آنان با یکدیگر روشن شود. (ص ۶۳-۸۶)

در بخش هشت، ائتقادپذیری نظریات و فتوای دینی، مشارکت همگان در شکل گیری نظریات و فتوای دینی، ضرورت آزادی بحث و انتقاد از دین طرح شده و تجدید نظر در پیش فهمهای اجتهادی و هویت انسانی (و جمعی) نظریه پردازی دینی و اجتهاد فقهی بیان گردیده است. از نظر مؤلف، پذیرفتن این مسأله، فواید و آثار بزرگی در بر دارد که در هشت بند عنوان گردیده است. (ص ۸۷-۹۴)

در بخش نهم، سخن از پیش فهمهای عمده مفسران وحی اسلامی به میان آمده و علت اختلاف آرای اهل حدیث، اشاعره و معتزله تا عرفا و متأخران و علامه طباطبایی، مقبولات پیشین خاصی که هر کدام از آنها اساس تفسیر خود قرار داده اند، دانسته شده است. استفاده اهل حدیث و اشاعره از تفسیری ظاهری و نزدیکی آنان به دوران حیات پیامبر اکرم (ص)، تغییر پیش فهمها در دوران معتزله و تبدیل آنها به اصول عقلانی و دریافت ویژه آنان از عقلانیت و نگرش به مسائل شرعی از آن منظر، به همراه بحثهای زبانی و مباحث الفاظ از بخشهای جذاب این کتاب به شمار می رود. پیش فهمهای ابن رشد در روایت عقلانی دین و پیش فهمهای غزالی در استنباط از «وجود» و اقسام پنج گانه که با پیش فهمهای عرفا در تاویل باطنی قرآن و علامه طباطبایی در روش تفسیری خود، اختلاف اساسی دارد، مطالب قسمت دیگر این بخش را تشکیل می دهد. (ص ۹۵-۱۲۲)

«معانی متفاوت سخن و حیاتی نزد متألهان مسلمان» در بخش دهم بازگو شده و پیش فهمها و انتظاراتی که هر کدام از متفکران در مراجعه به متون دینی و وحی الهی داشته اند، بیان گردیده است. نگاه متفاوت کسانی همچون اشاعره، معتزله، فلاسفه، عرفا و ابن عربی به سخن و حیاتی و تلقی هر کدام از آنها، در این بخش بررسی شده است. (ص ۱۲۳-۱۳۲)

نقش پیش فهمهای فقیهان در فتوای اقتصادی آنان و ذهن خاص که هر کدام از فقیهان در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارا هستند، به همراه نقدهای سه گانه و پاسخ آنها از طرف مؤلف، بخش یازدهم را به خود اختصاص داده است.